

چکیده: آیه 44 سوره نحل وظیفه پیامبر خاتم 6 را تبیین قرآن می‌داند که بیشتر مفسران معنای آن را توضیح معانی قرآن می‌دانند. در این میان برخی از نویسندگان معنای آن را محدود به آشکار کردن لفظ قرآن میان مردم پنداشته‌اند. اینان به آیه 187 سوره آل عمران استناد کرده و معنای آن را آشکار کردن آیات دانسته و آیه سوره نحل را مانند آن می‌دانند. در این جهت به سخن شماری از دانشمندان شیعه و سنی قرنهای گذشته مانند سید مرتضی، ابن جزّی و فخر رازی نیز استناد کرده‌اند. در این گفتار، ادله این مدعا بررسی و نقد شده و ضعف آنها روشن می‌شود.

کلیدواژه‌ها: تبیین قرآن؛ آیه 44 سوره نحل؛ سید مرتضی؛ ابن جزّی.

مقدمه

آیه 44 سوره نحل، یکی از مستندات نظریه «ضرورت تبیین قرآن به وسیله رسول خدا»⁶ است. در این آیه خداوند متعال می‌فرماید:

«أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْمَذِكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّ لَهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»

غالب مفسران شیعه و سنی تبیین را به معنای توضیح معانی و حل مشکلات آیات قرآن دانسته‌اند، به گونه‌ای که این معنا در شمار بدیهیات جای گرفته است. اما در بعضی از نوشتارها نسبت به این مطلب تردید شده و آن را فقط «آشکار شدن متن آیات به وسیله پیامبر» (یعنی عملی در حد خواندن آیات توسط پیامبر) دانسته‌اند.

این مقاله که به بررسی همین تردید و پاسخ به آن می‌پردازد، در دو بخش ارائه می‌شود. بخش اول: بررسی ادله

این مدعا، بخش دوم: بررسی سخنان برخی از بزرگان که مدعی برای تأیید نظر خود به سخن آنها استناد می‌کند.

1. بخش اول: معنای تبیین

گفته‌اند:

مراد از تبیین قرآن [در آیه 44 نحل] قرائت آن به‌طور آشکار است. به همین جهت در کتاب خدا تبیین در برابر کتمان نیز آمده است چنان‌که می‌خواندیم: «لَتَبَيِّنَنَّ لَهُ لِنَاسٍ وَّلَا تَكْتُمُونَ» (آل‌عمران، 187)

در توضیح آن چند نکته گفته‌اند:

1-1. اگر «تبیین» در آیه 44 نحل به معنای تفسیر بود، رسول خدا⁶ موظف بودند کل قرآن را تفسیر کنند. چون این اتفاق نیفتاده (از اهل بیت گرامی پیامبر
کاملی از قرآن در دسترس نیست) معنای مذکور نفی می‌شود. (برهان خلف)
6 نیز تفسیر

1-2. تفسیر کل قرآن بر عهده دانشمندان امت و اهل تدبیر در قرآن است، چنان‌که در کتاب خدا آمده است: «كَتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» (ص: 29) یعنی: «(این) کتابی فرخنده است که ما آن را به سوی تو فرو فرستادیم تا در آیاتش تدبیر کنند و خردمندان (از آن) پند گیرند.»

1-3. در علم اصول اثبات شده «تخصیص اکثر» مستهجن است و شایسته کلام الهی نیست و با روش عملی پیامبر خدا⁶ نیز موافقت ندارد.

اگر آیه مذکور، تخصیص بردار بود، باید «تخصیص اقل» شامل حالش شده بود، یعنی با پیامبر خدا⁶ اکثر آیت قرآن را به‌طور کامل تفسیر نماید و مفصلاً توضیح دهد و فقط اندکی از آن‌ها را فرو گذارد

1-4. مگر ممکن است خداوند آیات محدودی را به تدریج بر پیامبرش نازل فرماید و 23 سال مهلت دهد تا آن را برای یارانش تفسیر کند اما وی از توضیح اکثر آیات سر باز زند؟! آیا انصافاً تخصیص اکثر در این‌جا ممنوع و مستهجن نیست؟!

1-5. آیا پیامبر اکرم 6 نمی‌توانسته قرآنی را که به تدریج بر او نازل می‌شده، در طول ۲۳ سال (برابر با چند هزار روز) برای یاران خود توضیح دهد و دستور فرماید تا کاتبانش آن توضیحات را بنویسند؟

2. نقد و بررسی این مدعا

1-2. راجب اصفهانی در کتاب مفردات خود - که از منابع مهم در شناخت معانی الفاظ قرآن کریم است - می‌نویسد: «بی‌نته اذا جعلت له ب انا ت كشفه نحو "لتبني للناس ما نزل الهم"؛ یعنی: زمانی می‌گویند تبیین نمودی که بیان و توضیحی برای مطلبی قرار دهی تا مکشوف و کاملاً آشکار گردد... آیه دیگری که در آن، از مصدر «تبیین»، فعلی آمده چنین است: «ا أَيُّهَا الْمَنْ أَسِ إِنْ كُنْتُمْ فِي أَرِيْبٍ مِنْ أَلْبَعَثْ فَإِنْ أَخْلَقْنَاكُمْ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لَنْ بَيِّنَنَّ لَكُمْ» (حج، 5): «ای مردم، اگر در مورد برآنگیخته شدن (پس از مرگ) تردید دارید، پس (توجه کنید که) ما شما را از خاک، سپس از نطفه، سپس از لخته‌ای خون و سپس از تکه گوشتی صورت یافته یا نیافته آفریدیم، (و در نتیجه این مراحل) برای شما تبیین می‌کنیم.» به تعبیر دیگر، ... مسئله مورد تردید را تبیین می‌کند و از تردید کنندگان رفع شک می‌نماید. پس معنای تبیین در آیه شریفه این است: روشن نمودن مسئله‌ای مورد تردید تا حدی که شک کاملاً مرتفع گردد.

2-2. مدعی «کتمان» را دارای طیفی از معنا می‌داند که کاربرد آن در آیه 187 آل عمران نیز می‌تواند مشمول این طیف معنا باشد. به عنوان مثال می‌گوید: «آن سرمایه‌دار مقدار ثروت خود را کتمان کرد و اعلام ننمود» و نیز می‌گوید: «متهم ابعاد جنایت خود را کتمان ننمود و برای دادگاه، به تفصیل شرح داد.» در مثال نخست، کتمان به معنی پوشاندن یک رقم است و طبیعتاً نقطه مقابلش اعلام آن رقم، ولی در مثال دوم کتمان به معنی پنهان نمودن ابعاد یک جنایت و نقطه مقابل آن، شرح و توضیح دادن جزئیات و آشکار نمودن جنبه‌های پنهان آن است.

در پاسخ می‌گوییم:

گاهی معنی کلمات در مواضع مختلف، متفاوت و گاه دارای شدت و ضعف است. مثلاً کلمه امام معانی مختلف دارد: جاده‌ای که پیش روی ما است، نامه عمل که در مقابل فرد است، پیشوای سیاسی، پیشوای معنوی و روحانی و ... این کلمه، از امام جماعت تا پیامبران برگزیده الهی را شامل می‌شود. طبعاً در هر مورد، شنونده و خواننده باید توجه داشته باشد که مثلاً امام جماعت را با حضرت ابراهیم 7 اشتباه نگیرد (به صرف این که به هر دو امام گفته شده است)

مثال دیگر: تیراندازی که تیرش به هدف اصابت نمی‌کند، خطا کرده است. خطای عمدی سارقان و رباخواران و جنایتکاران و آدم‌کشان و دین‌فروشان و... نیز خطا است. ولی نوع خطا و شدت و ضعف آن را قرآن حالمیه و مقالمه مشخص می‌سازد

2-3. شگفتا که مقام تفسیر قرآن کریم را از پیامبر خدا⁶ سلب می‌کنند و برای خود در ادعا و عمل تثبیت می‌کنند.

2-4. چنان‌تخصیصی، جدید و بی‌سابقه نیست. مثلاً خداوند متعال به رسول اکرم⁶ می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَآفَّةً لِّلنَّاسِ بَشَرًا مَّا وَنَدَّا» (سبأ، 28) «و تو را نفرستادیم مگر بشارت‌دهنده و بیم‌رسان به همه مردم»

در این آیه کریمه، پیامبر گرامی⁶ مأمور تبلیغ همه مردمان (به‌نحو عموم) شده‌اند. حال از مدعی باید پرسید: آیا رسول خدا عموم آیه فوق‌به‌کلیک انسان‌هایی هم‌عصر خود در یک حد و اندازه اسلام را رساند؟ آیه همه ابناء بشر در آن روزگار، مانند ام‌المؤمنین علی بن ابی‌طالب فارسی‌بشارت و اندازهای رسول خدا⁶ را از آن حضرت شنیدند!

بدیهی است «بلاغ مبین اسلام» با قدم‌بند و آشکار بودن، به اکثر مردمان آن عصر نرسد، ولی این «تخصیص اکثر» مستهجن نیست. خداوند رسول خود⁶ را مأمور تبلیغ به همه مردمان نموده ولی این دستور عام، به توان و امکانات آن حضرت و شرائط متنوع زمان و مکان تخصیص می‌خورد، به گونه‌ای که حتی اکثر مردمان روزگار از شمول حکم خارج شوند، این «تخصیص اکثر» نه‌قبیح که بس‌ارهم پسندیده است، زیرا از مجموع آیه و تخصیص آن فهمیده می‌شود که پیامبر اکرم⁶ شأن تبلیغ اسلام به همه مردم آن روزگار، ناقص را دارد ولی تحقق آن، منوط به شرایط و امکانات بوده و هست، یعنی تبلیغ هر کس به‌فراخور حال و شرایط او. هم‌مطلب را به «لَتَبَيِّنَنَّ لِّلنَّاسِ مَا نَزَّلَ إِلَيْهِمْ» نیز می‌توان تعمیم داد.

2-5. وقتی در آیه‌ای وظیفه‌ای برای پیامبر بیان می‌شود، ظاهر آن مأموریت پیامبر است و باطن آن وظیفه مردم. تعبیر دیگر از آیه تبیین، تذکر دادن به مردم است که باید معنای آیه را از پیامبر بی‌پسند و فرصت آسمانی حضور در محضر ایشان را از دست ندهند. اما اگر اکثر مردم این وظیفه را ادا نکردند یا بعضی از آنها موانعی بر سر راه تبیین قرآن توسط پیامبر ایجاد کردند، ناسپاسی آنها را می‌رساند.

خدای حکیم بارها در قرآن به پیامبرش تذکر داده که لازم نیست به انکاره مردم را به راه ایمان بکشاند:

«أفأنت تكره المناس حتى يكونوا مؤمنين» (یونس، 99)

«فذكر إن ما أنت مذکور لست عليهم بمصیطر» (غاشیه، 21 و 22)

«لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة» (انفال، 42)

این گونه آیات، علاوه بر اینکه اصل ایمان آوردن به پیامبر را به اختیار مردم می‌داند، میزان و درجه ایمان آوردن را نیز به اختیار آنها می‌شمارد.

2-6. یکی از درجات بالای ایمان، این است که انسان در تمام موارد زندگی رسول خدا را شاخص قطعی بداند، چنانکه در قرآن می‌فرماید:

«فلا و ربك لا یؤمنون حتی یحكّموك فی ما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی أنفسهم حرجاً مما قضیت و یسلّموا تسلیماً»
(نساء، 65)

اختلاف میان گروه‌های مختلف اهل در تفسیر آیات به ویژه آیات کلیدی عقاید - که برخاسته از اختلاف دانشمندان است - بر کسی پوشیده نیست. یکی از درجات ایمان، همین رجوع به پیامبر در تبیین معانی آیات و اقامه حضرتش در این منصب الهی است. اما می‌بینیم که فلان صحابی مشهور پیوسته با علمای یهود نشست و برخاست دارد و مطالب تورات تحریف شده، بلکه مطالب دانشمندان یهودی را به عنوان «نویافته‌های علمی» به رخ پیامبر می‌کشد؛ تا آنجا که به شهادت روایات فریقین، پیامبر از این رفتار او به غضب می‌آید، او را «متهوک» یعنی متحی ر می‌داند (یعنی کسی که در روزگار حیات پیامبر خاتم قدر آموزه‌هایی او را ندانسته و به آموزه‌های غیر مسلمانان دل خوش می‌دارد) و به او می‌فرماید: «لو كان موسى حياً ما وسعه إلاّ اتباعی؛ اگر حضرت موسی هم اکنون زنده بود، راهی نداشت جز اینکه از من پیروی کند.» (معانی المآخبار، ص 282-283) گوییم می‌خواهد به او بفهماند که وقتی جایگاه حضرت موسی نسبت به من چنین باشد، فلان دانشمند یهودی چه جایی می‌تواند داشت؟

2-7. ناسپاسی نسبت به گوهر آسمانی پیامبر در زمان حیات حضرتش، برگ سیاهی است که تاریخ و سیره بارها نشان داده‌اند. اما در اینجا فقط به کلامی از معتبرترین منبع یعنی قرآن و دو سخن از امیرالمؤمنین 7 اشاره می‌شود.

آیات 11 و 12 مجادله (مشهور به آیه نجوی) حکمی از احکام الهی را یادآور می‌شوند که بر اساس آن، در مدت زمانی خاصی به مسلمانان امر می‌شود هر زمان اراد ملاقات پیامبر را داشتند، باید پیش از آن به نیازمندی صدقه

بدهند. مدتی بر این حکم گذشت و دور پیامبر خلوت شد. پس از آن حکم جدیدی از ناحیه خداوند آمد و حکم قبلی را نسخ کرد. لحن کلام در آیه بعدی چنان است که بی توجهی امت به رسول خدا، گناهی است که خداوند بخشیده است (فإذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم، مجادله، 12). آنگاه می‌فرماید که پس از این دیگر صدقه دادن لازم نیست و می‌توانید مانند گذشته به محضر حضرتش شرفیاب شوید.

آیا از چنان مردمی انتظار می‌رود که تبیین‌های پیامبر از قرآن را ثبت و ضبط کنند و به آیندگان برسانند؟ اساساً چه ارزشی برای تبیین پیامبر قائل بودند تا به این وظیفه بیندیشند؟

امیرالمؤمنین 7 - به عنوان شاهد صادق وضعیت صدر اسلام - به این حقیقت اشاره می‌کند، آنجا که سخن از کسانی می‌راند که در زمان حیات رسول خدا به عمد بر حضرتش دروغ می‌بستند، تا آنجا که پیامبر خطابه خواند و جایگاه اینان را آتش دوزخ اعلام فرمود. آنگاه امیرالمؤمنین 7 راویان از پیامبر را به چهار گروه تقسیم می‌کند:

(1) منافقی که به راحتی بر پیامبر دروغ می‌بندد و بدین وسیله به قدرت مداران و عالمان ضلالت تقرب می‌جوید. (2) کسی که مطالبی از پیامبر شنیده ولی آن را بر وجه صحیح حمل نمی‌کند. (3) کسی که کلامی از پیامبر شنیده ولی کلام بعدی را که ناسخ آن بوده، از پیامبر شنیده است. (4) کسی که کلمات پیامبر را شنیده و به خوبی و دقت نگاه داشته و ناسخ و منسوخ آن را فرا گرفته است.

سپس می‌فرماید که بیشتر اصحاب چنین بودند که منتظر می‌ماندند تا پیامان گردی از راه برسد و مطلبی بپرسد و بشنوند، وگرنه خودشان در پی علم آموزی از پیامبر نبودند. ولی من هر شب و روز حتی در زمانهای خلوت پیامبر خدمت می‌رسیدم و بهره‌های علمی می‌بردیم، آن همه را با دقت و بدون فراموشی نگاه داشته‌ام و نوشته‌ام. (کافی، باب اختلاف الحديث، ج 1 ص 62 - 64)

امیرالمؤمنین 7 همچنین در برخی از مناشدات خود در ایام پس از پیامبر در جمع صحابه - زمانی که آنان را به حق خود که از دست رفته، یادآوری می‌کرد - به آیات و احادیثی اشاره می‌کند که به ایشان ارتباط دارد. از جمله اینکه صحابه را سوگند می‌دهد که وقتی حکم آیه نجوی نازل شد، آیا کسی از شما غیر از من حاضر شد روزی چند بار به نیازمندان صدقه دهد ولی فرصت بی‌مانند محضر پیامبر را از دست ندهد؟ همه پاسخ دادند: نه، تنها تو بودی که چنین کردی. (این مضمون در روایات متعدد آمده است، از جمله بنگرید: شواهد التنزیل، ج 2 ص 311 - 327، حدیث 949 - 969)

8-2. آن مردم چنان بودند که رسول خدا را با سبک‌ترین الفاظ خطاب می‌کردند، به گونه‌ای که به مردم خطاب شد:

«لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً» (نور، 63)

خداوند بارها در قرآن آنها را شماتت می‌کند که فرهنگ جاهلی را در درون خود زنده نگاه داشته‌اند. لذا خطاب به مسلمانان مدینه، از «حکم الجاهلیة» (مأئده، 50)، «ظن الجاهلیة» (آل عمران، 154)، «تبرج الجاهلیة» (احزاب، 33)، «حمیة الجاهلیة» (فتح، 26) که دست کم در میان برخی از آنان رواج دارد، سخن می‌گوید.

مگر می‌توان با درونی که پس از تابش انوار وحی همچنان جاهلی می‌اندیشد، گوهر آسمانی قرآن را شناخت و قدر دانست؟ از کسانی که در مرحله دریافت الفاظ قرآن باقی مانده بودند، چه توقعی می‌رود که به فهم معانی بلند و وحیانی کتاب خدا بیندیشند و برای فراگرفتن آن از محضر نخستین و برترین معلم قرآن برنامه بریزند؟

به نظر می‌رسد خوشبینی افراطی به صحابه سبب شده که چنین کلماتی گفته شود. ولی واقعیت تلخ برخی از صحابه که قرآن بیان کرده و تاریخ معتبر بر آن گواه است، روی دیگری از این سکه نشان می‌دهد که چندان خوشایند نیست.

9-2. پیش از این سخن راغب اصفهانی در معنای تبیین نقل شد. باید گفت که این نظر بیشتر مفسران شیعه و سنی است. برای توضیح بیشتر و رعایت اختصار کلام، تنها نظر برخی از مفسران سنی در پی می‌آید.

یکم. محمد بن جریر طبری، مفسر صاحب نام اهل سنت در قرن 4 هجری، پس از ذکر آیه 44 شده و با استناد به کاربرد «لتبیین» در آن، عبارت «تفسیر آیه از جانب پیامبر اکرم 6» را بیان داشته است. (طبری، ج 1، ص 60)

دوم. ابن حبان بستی عالم مشهور قرن 4 هجری با استناد به همین آیه 44، وصف «مفسر» را به رسول خدا 6 نسبت داده است. (ابن حبان، ج 5، ص 92)

سوم. ابوعبدالله محمد بن احمد قرطبی (م 671) در مقدمه تفسیر خود، با استناد به آیه 44 می‌نویسد: «ثم جعل المی رسولہ 6؛ ان ما کان منه مجملًا و تفسیر ما کان مشکلاً» (قرطبی، ج 1، ص 2): «خداوند متعال (به وسایله آیه 44 سوره نحل)؛ این مجملات و تفسیر مشکلات قرآن را برعهده رسول خود 6 نهاد.»

چهارم. ابن کثیر دمشقی در مقدمه تفسیرش چنین آورده (ابن کثیر، ج 1، ص 16): «فقد فسّر النبي 6 کثرًا من آیت القرآن. قال تعالٰی فی سوره المنحل «و انزلنا الٰه ک الذکر لتبیین للناس ما نزل الٰههم»؛ «پیامبر 6

بسیاری از آیه قرآن را تفسیر و نموده است. خداوند در سوره نحل می‌فرماید: «و انزلنا الٰه ک الذکر...»

پنجم. بدر المدین زرکشی در کتاب تفسیر خود با استفاده از آیه 4، نوشته است که سنت رسول خدا 6 «شارحه للقرآن و موضحة له» می باشد. بدین ترتیب و بی تردید قرآن کریم را «شرح و توضیح» آن دانسته است. (زرکشی، ج 2، ص 175)

ششم. عبدالمرحمن ثعالبی مالکی، پس از ذکر آیه 4 از «حاجه المصحابة المي تفسیر رسول الله 6» سخن گفته و نمونه‌ای برای آن از اصحاب به تفسیر رسول خدا

6 ذکر کرده است. (ثعالبی، ج 1، ص 48)

10-2. یکی از چهره‌های شاخص ایرانی در مکتب قرآن بسندگی در جایی می‌نویسد:

«قرآن کریم آسان و تبیین و در این و نور مبین است... در این حال قرآن مجید دارای نکته‌ها و ظرائف و اتمت از امت گوناگونی است که این دو مقام با یکدیگر قابل جمع‌اند.» (قرآن بدون حدیث، ص 20)

این کلام، اعترافی است به حقیقتی روشن که گاهی می‌خواهند از آن بگریزند. لذا دو گونه برخورد متناقض در برخی از منابع دیده می‌شود. مثلاً در بیان یکی از پیروان قرآن بسندگی می‌بینیم که مبتنی او بر اساس ادعای خود این است که در مقام سه آیه، حقایق را استخراج می‌کنند. اما در معنای «لتبین لئن آس ما نزل الیه» کاملاً به این مبنا پشت نموده‌اند. به آیه ز و ترجمه او توجه فرمائید: «ما أرسلنا من رسول الا بلسان قومهم لیبین لهم» (سوره ابراهیم، 7، 4) این نشان در ترجمه می‌گوید: «هچ رسولی را نفرستادیم مگر به زبان قومش، تا برای آن‌ها روشنگری کند و حقایق را بر ایشان بیان کند.» این ترجمه، صحیح و موافق مطالبی است که ما در معنای تبیین گفته‌ایم. بنا به تصریح ایشان، به استناد این که در آیه شریفه تعبیر «لیبین لهم» به کار رفته، وظیفه پدیدامبران روشنگری و تبیین حقایق برای مردم بوده است، اما در آیه 44 سوره نحل که دقیقاً هم‌تعبیر به کار رفته معنی «لتبین لهم» ترجمه آن چنین شد که «تا قرآن را برای مردم آشکارا قرائت کنی.»

همو در جای دیگر، پس از استناد به رواایت نبوی 6 در تفسیر آیه کریمه‌ای از قرآن [در بحثی فقهی و به قصد این که حرمت عملی را اثبات کند] می‌نویسد: «بنابراین قرآن کریم... [فلان کار را] حرام کرده است، آن هم به تفسیر پدیدامبران الهی که خداوند متعال در شأن او فرموده: «و انزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیه» (نحل/44) معنی «ما این ذکر (قرآنی) را بر تو نازل کردیم تا آن چه را که نازل شده برای مردم تبیین کنی» (بدان الحقة فی جرح المأبدان عند المصنوع، ص 16)

آیه 11 سخن صریح، شکی باقی نمی‌گذارد که خود این نشان نیز بر معنای صحیح تبیین در آیه مذکور آنگاه است و آن را «تفسیر» می‌دانند و تمام تلاش‌های بی‌نتیجه و باطل این رفتن‌ها در جزوه‌های جوابه 4، برای اصرار بر

اشتباهی است که خود نیز بر آن واقف می‌باشد؟

ایشان در جایی دیگر آشکارا نوشته‌اند: «ما بارها تصریح نموده‌ایم که پیامبر خدا 6 در تبیین خود، علاوه بر تلاوت آیات مجمل، آن‌ها را نیز توضیح می‌داد.» (رسول خدا 6 و تبیین آیات، صص 16 و 17)

11-2. آیا نیاز قرآن به تبیین یعنی ورد و طلسم جادوگر دانستن قرآن، و به معنای اخباری بودن است؟

یکی از مدعیان قرآن بسندگی از رجوع به حدیث اظهار تأسف کرده و می‌نویسد:

«جای تأسف است که کسانی پددا می‌شوند که این کتاب درخشان و نور مبین را، همچون اوراد جادوگران و ساحران، مرموز و پندیده و غیر قابل فهم معرفی می‌نمایند و برای اثبات نظر خود، به آیه ذیل استناد می‌کنند: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْمَذْكَرَ لَتُبَيِّنَ...»

می‌پرسیم: آیا این همه فقیه شیعه و سنی که برای استنباط احکام فقهی علاوه بر قرآن به سنت رجوع می‌کنند، اخباری هستند؟ در اینجا خلطی زشت روی داده میان دو گونه برخورد، که استاد محمد رضا حکیمی به تعبیر «اخباری‌گری و اخبارگرایی» آنها را از هم جدا کرده است. علاقمندان به این مقاله رجوع کنند تا ببینند که رجوع اصناف مختلف دانشمندان به حدیث - که مصداق اخبارگرایی است - هرگز به معنای «اخباری‌گری» آنها نیست.

یکی از مصداق بارز این مدعا، سخن علامه طباطبایی است که موفقیت خود در تفسیر قرآن به قرآن را مدیون مرور اخبار و احادیث می‌داند. (المیزان ج 3 ص 87 ذیل آیه 7 سوره آل عمران)

بخش سوم

استناد به کلام بعضی از بزرگان سلف

بعضی از مدعیان قرآن بسندگی که تبیین قرآن در آیه 44 سوره نحل را به معنای بسیار محدود دانسته‌اند، به کلام

برخی از دانشوران شیعه و سنی در قرون گذشته استناد کرده‌اند. در اینجا چند نمونه از این استنادات را مرور می‌کنیم.

3-1-1. استناد به کلام سید مرتضی

نوشته‌اند: «مجتهد معتبر و برجسته شیعه «سیدمرتضی» مشهور به «علم‌المهدی» در کتاب «المذریعة الی اصول‌المشریعة» در معنای آیه مزبور می‌نویسد: «قل: إن المراد ه هنا بالبع ان المتبلغ و المأداء، حتی يكون المقول عاماً فی جمیع المنزل» (سید مرتضی، ج 1، ص 467) یعنی: «گفته‌اند که مراد از بیان در اینجا همان تبلیغ و اداء است تا آن سخن، فراگردد و عام باشد در همه آن‌چه که (بر پیامبر 6) نازل شده است.»

3-1-2. پاسخ:

این نسبت به چند دلیل روشن، خلاف واقع است:

الف - سید مرتضی در عبارتی که از وی نقل شده از تعبیر «قل» استفاده نموده معنی «گفته شده» و هرگز مطلب نقل شده را نپذیرفته، لذا این که گفته شود سید مرتضی به این مطلب عقیده داشته و قائل شده، افتراء آشکار است.

ب - در متون علمی و درسی هنگامی که محقق در حال نقل و بررسی آرای مختلف در یک موضوع است معمولاً به کار بردن تعبیر «قل» نشانه عدم اعتنا به سخنی است که پس از آن ذکر می‌شود و نقل‌کننده با این تعبیر که در آن اصلاً اشاره‌ای به گونه‌ای سخن نداشته، نشان می‌دهد که از وجود چنین قولی خبر دارد ولی برای آن اعتباری قائل نیست. این حالت به‌ویژه زمانی تشدید می‌شود که محقق، پیش‌تر نظر خود را در مسئله ذکر کرده باشد، درحالی که آقایی طباطبائی مطلب را به‌گونه‌ای طراحی کرده تا خواننده تصور کند واقعاً قول «سید مرتضی» هم این است.

ج - جناب سید مرتضی قبل از بیان جمله فوق، نظر خود را راجع به موضوع مورد بحث که سؤالی پیرامون آیه 44 سوره نحل است ابراز داشته و در ضمن آن «تبیین» را شامل نسخه‌های دانسته معنی گفته شأن تبیین قرآن کریم که در آن آیه برای پیامبر اکرم 6 ثابت می‌شود، چنان قوی و نافذ است که حتی شامل نسخه‌های می‌شود، و حضرت می‌توانند آیه‌ای را با بیان خود نسخ کنند و بفرمایند: حکمی که در آن آیه آمده، دوره‌اش تمام شد و به اصطلاح منسوخ گردید.

حالاً ملاحظه می‌کنیم که این سخن چقدر فاصله دارد با این ادعا که سید مرتضی «تبیین» را در آن آیه فقط «تبلیغ و تلاوت» قرآن می‌دانند. (بررسی بنیان‌ها 5، صص 35 و 36)

توضیح بیشتر درباره سخن سید مرتضی آن - که ایشان پس از بیان «جواز نسخ قرآن با سنت» (که مراتب بسیار بالایی شأن نبوی 6 در تبیین آیات را نشان می‌دهد)، برخی اشکالات قرآنی به این ایده را مطرح کرده و پاسخ داده است، از جمله:

«و ثالثها قوله تعالی: «و أنزلنا إلیک المذکر لتبیین للناس ما نزلنا إلیهم» فجعله الله تعالی مبیّنًا للقرآن و المبیّن ان ضد المنسخ و المأزلة» (سید مرتضی، ج 1، ص 465)؛ ... و سومین آیه - ای که در مقام رد «جواز نسخ قرآن با سنت» به آن استناد شده، قول خداوند متعال «و أنزلنا إلیک المذکر لتبیین للناس ...» است که خداوند در آن، پیامبر 6 را مبیّن قرآن قرار داده و بیان، مغایر با نسخ و برطرف کردن است.

بدین ترتیب، مستشکل می‌گوید مقام مبیّن بودن رسول خدا 6 که با آیه 44 نحل ثابت می‌شود و به معنای شرح و تفسیر است، شامل نسخ که در حکم تعطیل کردن آیه است، نمی‌شود. سید مرتضی در مقام رد این اشکال نوشته:

«و الجواب عن الثالث أن المنسخ دخل فی جملة المبیّن، لأنه بـ ان مدة العبادة و صفة ما هو بدل منها و قد قل: إن المراد هـ هنا بالمبیّن التبلغ و الأداء، حتی يكون المقول عاما فی جمیع المنزل، و متی حمل علی غیر ذلک کان خاصا فی المجمع. علی أن المنسخ لو انفصل عن المبیّن، لم يمنع أن يكون ناسخا و إن کان مبیّنًا، كما لم يمنع كونه مبیّنًا من كونه مبتدئا للأحكام، و قد وصف الله تعالی القرآن بأنه بـ ان، و لم يمنع ذلك من كونه ناسخا (همان، ص 467)؛ و پاسخ از اشکال سوم این است که نسخ، مشمول بیان می‌شود چون عبارت است از بیان مدت عبادت [و به سر آمدن این مدت] و توصیف آن - چه جایگزین می‌گردد. و گفته شده: مراد از بیان در این - جا (آیه تبیین) ابلاغ و رساندن است (و این سخن گفته شده) تا آیه در جمیع آیات نازل شده جاری باشد و (حال آن - که) اگر بر غیر این معنا حمل شود، مختص مجملات خواهد بود.

مضاف بر این - که اگر نسخ از بیان جدا دانسته شود (و از مصادیق آن به - شمار نیاید هم) نمی‌توانیم ناسخ بودن پیامبر

6

را رد کنیم، همان - گونه که مبیّن بودن ایشان، مانع از آغاز کننده - گی در بیان احکام نیست و (همان - طور که) خداوند متعال قرآن را به بیان بودن وصف کرده اما این ویژگی، مانع ناسخ بودن قرآن نیست.

پاسخ جناب سید بدین شرح است که ابتدا می‌گوید مبیّن بودن رسول خدا 6 به - معنای شارح و مفسر آیات، مانع ناسخ بودن (کلام) آن حضرت یعنی سنت، نسبت به آیات نیست، چرا که نسخ هم نوعی شرح و تفسیر است و معادل این توضیح است که مدت منسوخ، به سر آمده و چه چیزی جایگزینش شده است. (در پایان هم در مقام تقویت پاسخ فرموده: اگر نسخ، جدای از بیان نیز دانسته شود، ممانعتی از ناسخ بودن ایشان بر آیات ایجاد نمی‌کند، زیرا این دو، شئون متفاوتی - اند جدای از هم اما نه مغایر یکدیگرند. ایشان ادامه می‌دهد که همین وضعیت درباره خود قرآن کریم هم برقرار است، یعنی آیات آن، هم بیان و بلاغ - آند و هم ناسخ.)

سید مرتضی در ضمن بیان فوق، برای جامع بودن پاسخ، احتمالی دیگری را در معنای آیه تبیین مطرح شده، ذکر می‌کند تا یادآور شود که بر فرض آن معنا هم، اشکال وارد نیست، چرا که اگر «تبیین» در آیه 44 نحل، «ابلاغ و رساندن» معنا شود، اشکال از اساس منتفی می‌گردد. توجه فرمایید که متن کامل اشکال چنین بود: «می‌ن بودن پیامبر 6 برای قرآن به - حکم آیه تبیین (و نه «مبلغ و رساننده» بودن حضرت)، مغایر با نسخ آیات توسط ایشان است.»

طبیعی است که قوت جواب، مقتضی در نظر گرفتن احتمالات مختلف برای تعبیر «می‌ن بودن پیامبر 6» باشد و از نظر ساختار بحث علمی، استقصای همه احتمالات و پاسخ به همه فروض، فارغ از قوت و ضعف آن‌ها اهمیت دارد و سید این کار را انجام داده است. بنابراین ذکر یک احتمال، که توضیح داده شد آوردنش با تعبیر «قیل» به - معنای تضعیف آن است، به - ویژه در این سیاق بحث، هیچ درجه‌ای از اعتبار قول نزد جناب سید مرتضی را ثابت نمی‌کند.

3-2-1. استناد به کلام ابن جزّی

نوشته‌اند: یکی از مفسران معروف اهل سنت، به نام ابن جزّی در تفسیر ارزشمند خود، ذیل آیه مورد بحث می‌نویسد: «احتمال آن رد لتبیین القرآن بسر دیک نصح و تعلیه للناس، أو لتبیین معانیه بتفسیر مشکله» (المتسهیل لعلوم التنزیل، ص 154) یعنی: «احتمال می‌رود مراد خداوند این باشد که قرآن را با خواندن نص آن و آموختنش، برای مردم بیان کنی و احتمال دیگر آن است که با تفسیر مشکلات قرآن، معانی آن را روشن سازی.»

چنان‌که ملاحظه می‌شود به - گواهی این علمای بزرگ، احتمال هر دو قول در آیه شریفه وجود دارد و هر قول از قرن‌های پیشین طرفدارانی داشته است.

3-2-2. جواب به مورد دوم: ابن جزّی

ابن جزّی ذیل آیه [تبیین] دو احتمال مطرح کرده است، در یکی، تبیین، تفسیر مشکلات قرآن دانسته شده و شرح مجملات احکام و شریعت به - وسیله سنت، یکی از مصادیق این امر محسوب گردد ده است. این نظر موافق رأی ما در ترجمه تبیین به تفسیر است. احتمال دوم عبارتی است که به - سادگی نمی‌توان آن را مطابق بلکه موافق نظر مدعی شمرد، و اگر هم چندین فرض شود، تازه یکی از دو احتمالی است که وی مطرح کرده و نه رأی خود او، و معلوم نیست چرا ایشان «ابن جزّی» را قطعاً موافق نظر خود معرفی کرده‌اند و حال آن‌که حد اکثر می‌توانند بگویند او رأی مرا به - عنوان یک احتمال مطرح کرده و رأی مقابل را نیز به - عنوان یک احتمال. این کجا و موافقت وی با نظر شما کجا؟!»

دومین نظر نقل شده توسط ابن جزّی چنین است: «لتبیین القرآن بسر دیک نصح و تعلیه للناس» قرآن را با خواندن نص آن و آموختنش، برای مردم بیان کنی.»

مدعی مقصود وی از «آموختنش» را «آموزش قرائت قرآن» گرفته، در صورتی که می‌توان «آموزش قرآن» را در این فرض، باز هم مرتبط با «آموزش مفاهیم» و «تفسیر» دانست.

3-3-1. استناد به کلام فخر رازی

گفته‌اند: فخر رازی در کتاب اصولی «المحصل» گوید: «لکن المبدأ ان هو المابلاغ و حمله علی هذا اولی لانه عام فی کل القرآن، اما حمله علی: ان المراد فهو تخصص ببعض ما أنزل و هو ما كان مجملًا» (فخر رازی، المحصول، ج 3، ص 343) معنی: «ب» ان همان ابلاغ می‌باشد و شاسته‌تر است که آیه بر این معنا حمل گردد زیرا در این صورت شامل کل قرآن می‌شود. اما توضیح مراد (شرح و تفسیر) ما به تخصص به بخشی از قرآن خواهد شد که مجملات قرآنی باشد.

3-3-2. پاسخ به مورد سوم: فخر رازی

الف. در عبارات فوق، فخر رازی دو احتمال در معنای آیه تبیین مطرح کرده، یکی آن‌که منظور از «تبیین» ابلاغ است و دوم آن‌که منظور از «تبیین»، شرح و تفسیر باشد.

احتمال اول همان کلام مدعی است و احتمال دوم، عده ما. فخر رازی در این‌جا همان احتمال اول را برگزیده و دلیل آن انتخاب را چنین اعلام داشته که این معنا از تبیین، شامل کل قرآن می‌شود و معنای دوم - معنی شرح و تفسیر - شامل مجملات قرآن شده و موجب تخصص می‌آورد.

ب. مطلب به هم‌بستگی ختم نمی‌شود و فخر در کتاب تفسیر خود «المنفسر المکبر» که آن را پس از کتاب «المحصل» تألیف کرده، نظر دیگری می‌آورد: «فقوله «لتبیین للناس ما نزل الیه» محمول علی المجملات» (فخر رازی، تفسیر، ج 20، ص 38) معنی: «آیه شرحه «لتبیین للناس» را بر مجملات قرآن باید حمل کرد.»

در عبارت فوق فخر رازی از نظر قبلی خود - که حکم آیه را مطابق آن شامل کل قرآن است - به نظر دوم - که تبیین را مطابق آن شامل مجملات قرآن شمرد - تغییر رأی داده است و در نهایت تبیین را توضیح مراد (تفسیر و شرح) دانست.

3-4-1. استناد به کلام قرطبی

گفته‌اند: ابو عبد الله قرطبی در تفسیر مشهور خود ذیل آیه می‌نویسد: «فالمسول 6 یبیین عن الله عز و جل مراده مما أجمله فی کتابه من أحكام المصلوة و المذکوة و غیر ذلك مما لم یفص له»: (قرطبی، ج 10، ص 109) یعنی: «رسول خدا 6

از سوی خداوند، احکامی را که به نحو اجمال اراده شده، بیان می‌کند، مانند نماز و زکات و غیره، از احکامی که آن‌ها را تفصیل نداده است»

2-4-3. پاسخ به مورد چهارم: قرطبی

می‌بینیم که مدعی نظر قرطبی را از آنکه مخالف دیدگاه ایشان است، به عنوان تأیید مجددی آورده است!! (فالمسول یبیین عن الله عز و جل مراده مما أجمله فی کتابه). قرطبی در این عبارت، تبیین در امبر 6 بر قرآن را به این مراد الهی در آیت مجمل و شرح و تفسیر آن‌ها دانسته است، (و نه قرائت همه آیت و نه حتی به این مراد و تفسیر در همه آیت).

1-5-3. استناد به کلام آمدی

گفته‌اند: سیف المدین آمدی در کتاب «المأحكام فی اصول الأحكام» می‌نویسد: «أنه جب حمل قوله (تبیین للناس) علی معنی لتظهر للناس» (آمدی، ج 3، ص 157) یعنی: «واجب است که آیه (تبیین للناس) را به این معنی بگیریم که برای مردم (آن‌چه را که نازل شده) آشکار سازی.»

2-5-3. پاسخ به مورد پنجم: آمدی

این قول که از آمدی، عالم اصولی اهل سنت، در کتاب «المأحكام» نقل شده، قویاً مخالف ادعای مدعی است. آمدی در اینجا سه نظر بیان کرده که ایشان متأسفانه آن را به صورت تقطع شده نقل کرده است. کلام آمدی چنین است:

«و الجواب عن الآلة الأولى من ثلاثة أوجه: الأول: أنه جب حمل قوله (تبیین للناس) علی معنی لتظهر للناس لكونه أعم من أن المجمل، و العموم، لأنه تناول إظهار كل شيء حتی المنسوخ، و إظهار المنسوخ أعم من إظهاره بالمقرآن

الثانی: أن نسخ حکم الآلة به أن لها فدخل فی قوله (تبیین للناس) و تبیین المقرآن أعم من تبیینه بالمقرآن.

المثلث: أنه وإن لم يكن المنسخ بـ انا ء ر أن وصف النبي 6، بكونه مـ بنا لا يخرج عن اتصافه بكونه ناسخا. (آمُدی، ج3، ص157)

آمُدی مانند سایر اصولی‌ان بحث را طرح کرده که آیا رسول خدا 6 می‌تواند آیت قرآن را نسخ نماید؟ آن‌گاه وی که پاسخ را مثبت می‌داند، به طرح و پاسخ اشکالی (که قبلاً نیز از بیان سید مرتضی نقل شد) پرداخته، به این شرح که پد امیر اکرم
با مد قرآن را شرح و توضیح دهد و تفسیر کند، ولی نسخ معنی اعلام تعطیل حکم آ 4، و این کار از تفسیر و توضیح آ 4 است. (توجه فرمایید که اشکال‌کننده، دقیقاً معنای تبیین را در آ 4، تفسیر و توضیح می‌داند.)

آمُدی سپس سه پاسخ بیان می‌کند ...

3-5-3. توضیح جواب

اشکال فوق، که آمُدی درصدد پاسخ برآمده، همان است که سید مرتضی و ابوالحسین بصری نیز در بحث «نسخ» ابراز کردند و در ضمن پاسخ، سید با قید «قیل» و بصری از قول «ابوهاشم جبائی» معنا کردن «تبیین» به «اداء و قرائت» را نقل نمودند. نکته قابل توجه این-که سخن آمُدی تقطیع شده است. سه پاسخ آمُدی برای نشان دادن این-که تعارضی بین آیه تبیین و «نسخ قرآن با سنت نبوی 6» نیست، چنین است:

1. «لازم است سخن خداوند (تَبَّيَّنَ لِلنَّاسِ) بر معنای «برای مردم آشکار کنی» حمل شود، تا اعم از بیان مجمل و (بیان) عموم (آیات) باشد، چرا که شامل آشکارسازی همه چیز حتی «منسوخ» می‌شود و آشکار کردن «منسوخ» اعم از آشکارسازی با قرآن است.»

2. نسخ از مصادیق تبیین است ...

3. اگر هم نسخ، مصادیق بیان دانسته نشود، شأن مبیین بودن پیامبر 6 مانع شأن ناسخ بودن ایشان نیست.

توضیح درباره پاسخ اول را ادامه می‌دهیم:

«آشکار ساختن» که معنای مورد نظر آمده است، شامل «آشکار ساختن منسوخ» می‌شود یعنی به این و توضیح آن - که آیه ای - پس از آن - که کار تلاوت و ابلاغ آن مدتی است با این افته - اکنون نسخ گردیده است. این آشکار ساختن برخلاف ادعای آقای طباطبائی، هرگز به معنای قرائت کردن نبوده بلکه نوعی توضیح می‌باشد ...

مدعی تنها این مقدار از جمله آمده را نقل کرده: «واجب است آیه را به این معنا بگیریم که برای مردم (آن - چه را که نازل شده) آشکار سازی.» ولی ادامه عبارت که در آن، آمده منظور خود از آشکار ساختن را شرح داده، توسط ایشان حذف شده تا چنین به نظر برسد که منظور وی از اظهار آیات، قرائت آن - ها است.

ملاحظه فرمایید که سخن آمده، از سوی نویسنده طرف خطاب ما تا چه حد تحریف گردیده است.

نتیجه گیری

آیه 44 سوره نحل، به روشنی ضرورت رجوع مردم به پیامبر خدا 6 برای دریافت معنای قرآن را می‌رساند، ولی برخی از گویندگان آن را به معنای «آشکار ساختن آیات توسط پیامبر» دانسته‌اند. پس از بررسی مستندات این مدعا روشن شد که تبیین به همان معنایی است که غالب مفسران گفته‌اند. نیز روشن شد که استناد مدعی به کلام بعضی از بزرگان شیعه و سنی همچون سید مرتضی، ابن جزئی و فخر رازی استناد بی‌نتیجه است، بلکه کلام ایشان نیز بر همان معنای صحیح و شناخته شده تبیین دلالت می‌کند.

منابع

1. آمده، علی بن محمد، المباحث فی اصول المباحث، المکتب الاسلامی، 1402 ه.ق.
2. ابن جزئی، محمد بن احمد، التسهیل لعلوم التنزیل، شرکت دار المأرقم، بیروت، بی‌تا.
3. ابن حبّان، محمد، صحیح ابن حبّان، مؤسسة الرسالّة، 1414 ه.ق.

4. ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزیع، 1412 ه.ق.
5. بصری، محمد بن علی، المعتمد فی الماصول الفقه، دارالکتب العلمیة، بیروت، بی تا
6. حکیمی، محمد رضا. اخباری گری و اخبار گزایی. در کتاب اجتهاد و تقلید در فلسفه. قم: دلیل ما.
7. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1418 ه.ق.
8. حسکانی، شواهد التنزیل.
9. خوئی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهة، مؤسسه داورى، قم، بی تا.
10. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دفتر نشر کتاب، 1404 ه.ق.
11. زرکشی، محمد بن عبدالله، البرهان فی علوم القرآن، دار احیاء التراث العربی، 1376 ه.ق.
12. سید مرتضی، علی بن الحسین، المذرعة إلی أصول المشرعة، دانشگاه تهران، 1346 ه.ش.
13. صدوق، محمد بن علی. معانی الاخبار. قم: اسلامی.
14. طبری، محمد بن جریر جامع المبیان فی تفسیر القرآن، دارالمعرفة، بیروت، 1412 ه.ق.
15. فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1420 ه.ق.

16. -----، المحصول في علم اصول الفقه، مؤسسة الرسالة، بيروت، 1412 ه.ق.

17. قرطبي، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، دار احاء التراث العربی، بيروت، 1405 ه.ق.

18. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالمکتب الاسلامیة، تهران، 1365 ه.ش.

19. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، دارالموفاء، بروت، 1404 ه.ق.